

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و یکم، دوره جدید، سال هفتم
شماره چهارم (پیاپی ۲۸)، ۱۳۹۴، صص ۱۰۲-۸۳
تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۱۲/۱۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۱

واکاوی شاخص‌های تأثیرگذار بر مناسبات مرزی شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری بیزانس در قرن پنجم میلادی

پرویز حسین طلائی* - مصطفی جرفی**

چکیده

در سال ۲۲۴م، با روی کار آمدن اردشیر بابکان به عنوان شه‌ریار جدید ایران، حکومت جدید ساسانیان موجودیت یافت. از همان آغاز، در سیاست خارجی وی، نشانی از سازش و مدارا در مقابل امپراتوری روم مشاهده نمی‌شد. ریشه این مناسبات خصمانه با همسایه غربی، به زمان اشکانیان بازمی‌گشت؛ اما اردشیر بابکان با مطرح کردن بازپس‌گیری مرزهای اجداد خود که اکنون در دست امپراتوری روم بود، ماهیتی ایدئولوژیک به این منازعات داد. این مسئله امکان هرگونه توافق پایدار مرزی را که با رضایت دو طرف باشد، تقریباً غیرممکن می‌کرد؛ از این رو، مناسبات مرزی دو قدرت را جز در دوره‌هایی گذرا، می‌توان پرده‌ای از جنگ‌های پی‌درپی نامید. با وجود این، قرن پنجم میلادی در این پرده، یک استثنا به شمار می‌رفت که باید آن را قرن آرامش در مناسبات مرزی دو قدرت نامید. پژوهش حاضر بر آن است تا به بررسی شاخص‌های تأثیرگذار، بر سیاست‌های مرزی ساسانیان و امپراتوری بیزانس، در قرن پنجم میلادی بپردازد. بر اساس موضوع، روش و انجام کار در این پژوهش، روش توصیفی تحلیلی و بر پایه مطالعات کتابخانه‌ای است. آنچه در پایان نوشتار می‌توان از آن نتیجه گرفت این است: آرامشی که در مرزهای دو قدرت برقرار بود معلول اوضاع نابسامان دربار ساسانی، گرفتاری ساسانیان در مرزهای شرقی خود و همچنین گرفتاری بیزانس در مرزهای شمالی خود، به واسطه تهاجم اقوام صحراگرد، بود.

واژه‌های کلیدی: ساسانیان، امپراتوری بیزانس، مناسبات مرزی، اقوام صحراگرد.

* استادیار تاریخ ایران باستان، دانشگاه شهید باهنر کرمان (نویسنده مسئول) Parviztalae@gmail.com

** دانشجوی دکتری ایران‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی Mostafa.jorfi@gmail.com

مقدمه

برای داشتن درکی درست از مناسبات مرزی ایران و روم در عصر ساسانی، آگاهی یافتن از زمینه تاریخی این مناسبات لازم و ضروری می‌نماید. با تأسیس امپراتوری جهانی هخامنشیان و رسیدن مرزهای این قدرت به منتهی‌الیه غربی آسیا و روبه‌رو شدن با یونانی‌ها در آن سوی دریای مدیترانه، نخستین کشاکش رسمی میان آسیا و اروپا شکل گرفت. امپراتوری روم به گسترش هخامنشیان که توانسته بود وارد آفریقا شود و مصر را به انقیاد خود درآورد، منتظر بود تا به زودی یونان را نیز از آن خود کند. در خاک اروپا، مقدونیه بسیار سریع به زانو درآمد؛ اما شاهنشاهان شکست‌ناپذیر هخامنشی، همچون داریوش بزرگ (حک ۵۲۲ تا ۴۸۶ پ.م) و خشایارشا (حک ۴۸۵ تا ۴۶۵ پ.م)، از پس تسخیر یونان برنیامدند. این رویارویی فصلی طولانی از منازعات و درگیری‌ها را میان دو جهان ایرانی و یونانی رومی شکل داد که در نگاه اول، می‌توان آن را روند طبیعی در مناسبات خارجی میان دو قدرت همسایه تفسیر کرد؛ اما باید دانست که این منازعات گاه ماهیت ایدئولوژیک به خود می‌گرفت. اسکندر مقدونی (حک ۳۳۶ تا ۳۲۳ پ.م) درصدد بود نه تنها جهان یونانی را از زیر سلطه ایران خارج کند، بلکه تمام آسیا را در پهنه امپراتوری جهانی خود درآورد. امپراتوری اسکندر پس از مرگ وی، به سرعت فرو پاشید؛ اما در اروپا، از زیر خاکستر آن قدرتی سر برآورد که داعیه سلطه جهانی بر اقوام بربر و گاه برقراری مجدد قلمرو اسکندر را داشت. با وجود این، امپراتوری روم به زودی در آسیا با معارضی سهمگین، به نام اشکانیان روبه‌رو شد که ادعا داشت حاکمیت بر سرزمین ایران از آن اوست. درگیری‌های بی‌پایان

اشکانیان و امپراتوری روم، در نهایت دو قدرت را در بین‌النهرین، روبه‌روی یکدیگر متوقف کرد؛ به گونه‌ای که تا حدودی دو طرف، آن را به عنوان مرز طبیعی خود پذیرفته بودند. اما این پایان ماجرا نبود. در سرزمین پارس، مدعی نوخواسته‌ای به نام اردشیر بابکان بر اشکانیان فائق آمد و وارث قلمرو وسیع ایران‌شهر شد؛ ولی این مدعی نوخواسته قرائتی جدید از قلمرو ایران‌شهر داشت که این قرائت پیش از هر مسئله‌ای، حاکمیت امپراتوری روم بر مرزهای استراتژیک شرقی خود در آسیا را با خطر مواجه می‌کرد. اردشیر بابکان خود را وارث سرزمین‌هایی می‌دانست که اسکندر مقدونی آن‌ها را از اجداد او به ناحق گرفته و اکنون در اختیار روم بود.

این ادعا ماهیتی ایدئولوژیک به منازعات مرزی میان ایران و روم داد که گویی هیچ‌گاه نمی‌توان برای آن پایانی متصور شد. قرن سوم و چهارم میلادی، شاهد شدیدترین منازعات مرزی میان ساسانیان و روم بوده که پیامد آن بسیج تمام نیروهای نظامی و سیاسی و مالی دو قدرت، در مرزهای مشترک بود. اما این سیاست خصمانه مرزی، در قرن پنجم میلادی، از سوی دو قدرت به کناری نهاده شد تا شاهد دوره‌ای از آرامش، در مناسبات مرزی ایران ساسانی و بیزانس باشیم. بررسی شاخص‌های تأثیرگذار بر سیاست‌های مرزی ایران ساسانی و امپراتوری بیزانس، در قرن پنجم میلادی که فصلی متمایز در مناسبات مرزی دو قدرت بوده، از اهمیتی خاص برخوردار است. بر این اساس، نوشتار حاضر با توجه به اهمیت موضوع و ماهیت آن، به این پرسش می‌پردازد که مناسبات مرزی ایران و بیزانس در قرن پنجم میلادی چگونه بوده و شاخص‌های تأثیرگذار بر این مناسبات چه بوده است؟

نگاهی به سیر تاریخی روابط ایران و بیزانس در قرن پنجم

در حالی که قرن چهارم میلادی، با پیامد فرمانروایی درازمدت شاپور دوم (حک ۳۰۹ تا ۳۷۹م) و سیاست غربی توسعه‌طلبانه وی و برخوردهای نظامی متعدد بین دو قدرت ساسانی و روم شناخته می‌شود، قرن پنجم را باید قرن کاهش تنش، بین شرق و غرب دانست (برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: Rubin, 1986: 677-695). در این دوره زمانی، یعنی از مرگ شاپور دوم تا پایان قرن پنجم، مناسبات شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری روم شرقی (بیزانس)، دوره‌ای از آرامش و رفع تنش در مرزهای دو قدرت را شاهد بود.

پس از مرگ شاپور دوم (حک ۳۰۹ تا ۳۷۹م)، جانشینان وی گرفتار مسائل داخلی و به ویژه، قدرت‌گیری روزافزون بزرگان شاهنشاهی شدند و به جز مسئله ارمنستان که در نهایت، به تقسیم عملی این سرزمین میان ایران و روم، در سال ۳۸۷ میلادی انجامید، تنش دیگری در مناسبات دو قدرت به وجود نیامد. به سخن دیگر، هرگاه از رویارویی بر سر مسئله ارمنستان چشم‌پوشیم، تا پایان قرن چهارم، در روابط بین دو قدرت بزرگ کار به تنش جدی نینجامید. برعکس، حتی این را هم می‌توان گفت که شاید در این فاصله زمانی، کار به نزدیک شدن دیدگاه‌های آن‌ها درباره حراست مشترک از مرزهای بی‌آرام و قرار قفقاز نیز کشیده باشد که امنیت آن، در کانون توجه خاص دو حکومت روم و ساسانی بود (Dignas; Winter, 2007: 34-35).

یزدگرد یکم (حک ۳۹۹ تا ۴۲۱م) که در سال ۳۹۹ میلادی، جانشین بهرام چهارم (حک ۳۸۸ تا ۳۹۹م) شده بود، سیاستی کاملاً متفاوت در برابر امپراتوری بیزانس در پیش گرفت. در این دوره، مناسبات شاهنشاهی ساسانی و بیزانس رو به بهبود گرایید و حتی

دو قدرت، آمادگی خود را برای برقراری صلحی پایدار اعلام کردند. در طرف مقابل، امپراتوری بیزانس که با مشکلات داخلی و تهاجم قبایل صحراگرد به مرزهای خویش دست به گریبان بود، برای برقراری صلح پایدار با ایران، اشتیاق بیشتری از خود نشان می‌داد (Blockley, 1998: 112). در همین راستا، در سال‌های آغازین شهریاری یزدگرد یکم ماروثا (Maruta/Maruthas)، اسقف اعظم بین‌النهرین، از جانب امپراتور بیزانس، آرکادیوس (Arcadius) (حک ۳۸۳ تا ۴۰۸م)، به دربار تیسفون آمد تا با پادشاه ایران دیدار کند (Blockley, 1998: 31; Greatrex; Lieu, 2005: 123).

بسیاری از منابع غربی، تأکید کرده‌اند که این اسقف مسیحی تأثیر عمیقی بر یزدگرد یکم گذاشت و دادن آزادی به مسیحیان ایران و برقراری مناسبات دوستانه میان شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری بیزانس، پیامد تأثیر عمیق ماروثا بر یزدگرد یکم بود (Dignas; Winter, 2007: 222-223). اما آنچه در مناسبات میان دو قدرت مایه حیرت و تعجب است، اقدام بی‌سابقه آرکادیوس امپراتور بیزانس است که قیومیت پسر و جانشین خود، یعنی تئودسیوس دوم را به یزدگرد یکم، شاهنشاه ایران می‌سپارد. این پیشنهاد آرکادیوس که پروکوپیوس (-1, Book I, 2, Procopius, 10) و آگاتیاس (Cameron, 1969-1970: 126) آن را گزارش کرده‌اند، بدون شک پرتویی روشن‌گر بر روابط خوب دو قدرت، در این دوران می‌افکند (Shahbazi, "Yazdgerd I", Encyclopaedia Iranica). یزدگرد یکم نیز نه تنها این پیشنهاد را پذیرفت، بلکه بنابر گزارش وقایع‌نامه تئوفانس، آنتیخوس خواجه را مأمور کرد تا به دربار بیزانس برود و مراقب کار ولایتعهدی تئودسیوس دوم باشد (Theophanes, 1997: 407/8; 123/4).

این نزدیکی مناسبات دو قدرت، به همین جا ختم نشد؛ بلکه شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری بیزانس در سال ۴۰۸ یا ۴۰۹م، بر مبنای روابط تجاری بین شرق و غرب، به نحوی که منافع طرفین در آن تأمین باشد، توافق کردند (Greatrex; Lieu, 2005: 34). اندک زمانی پس از آن، در سال ۴۱۰ میلادی، به دستور یزدگرد یکم مسیحیان ایران در سلوکیه تیسفون اجلاسی ترتیب دادند که در آن، وضعیت کلیسای ایران بررسی شد (فرای، ۱۳۸۸: ۵۰۹). این اقدام نه تنها جایگاه مسیحیان ساکن در ایران را بهبود بخشید، بلکه مناسبات ایران و بیزانس را هم تحت تأثیر خود قرار داد. اکنون نه شاهنشاهی ساسانی، مسیحیان ایران را به چشم ستون پنجم بیزانس می‌دید و نه امپراتوری بیزانس، شکنجه مسیحیان در ایران را بهانه‌ای برای دخالت در امور شرق می‌دانست (Greatrex; Lieu, 2005: 34).

تاکنون دو قدرت در چنین حالتی از صلح و دوستی قرار نگرفته بودند. این نزدیکی دیدگاه‌ها چنان مستحکم بود که تغییر سیاست یزدگردیکم در اواخر عمر خویش، در برابر مسیحیان (دوشن‌گیمن، ۱۳۷۷: ۳۱۸ و ۳۱۹) و تاخت و تازهای قبایل لخمی وابسته به ایران در مرزهای امپراتوری بیزانس، در همین دوره زمانی (Greatrex; Lieu, 2005: 35) نیز، نتوانست آن را متزلزل کند. با وجود این، یزدگرد با چشم‌پوشی از سیاست خارجی توسعه‌طلبانه در قبال بیزانس و با درپیش گرفتن سیاست ابراز مهربانی با مسیحیان، آزدگی خاطر اشراف جنگ‌طلب و همچنین روحانیان زردشتی را به جان خرید (Dignas; Winter, 2007: 35) و در نهایت، قربانی زورآزمایی با این بزرگان شد.

به گزارش طبری، با مرگ یزدگرد یکم بزرگان کشور هم‌پیمان شدند تا نگذارند کسی از فرزندان وی بر تخت نشیند؛ از این رو، خود بزرگان تاج بر سر شاهزاده‌ای خسرو نام نهادند و حق جانشینی فرزندان

یزدگرد یکم را نادیده گرفتند (طبری، ۱۳۵۲: ۶۱۶ و ۶۱۷). اما بهرام پنجم، همان گور، (حک ۴۲۱ تا ۴۳۹م) فرزند یزدگرد که گویی به صورت یک تبعیدی (نولدکه، ۱۳۷۸: ۱۲۲ یادداشت ش ۲) در حیره، به نعمان بن منذر سپرده شده بود (طبری، ۱۳۵۲: ۶۱۴)، از این اقدام بزرگان به خشم آمد. او با کمک شاه حیره، برای بازپس‌گیری حق خویش در جانشینی پادشاه ایران، اقدام به یک کودتای نظامی کرد (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۵). اما کار به درگیری نظامی نکشید و منابع از مذاکراتی سخن می‌گویند که طی آن، بهرام توانست دل بزرگان را به دست آورد و شهریاری ایران را از آن خویش کند (طبری، ۱۳۵۲: ۶۱۷ تا ۶۲۰؛ ابن‌بلخی، ۱۳۷۴: ۲۰۷ تا ۲۱۰؛ ثعالبی، ۱۳۷۲: ۳۱۷ و ۳۱۸؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۰۰؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۸۷ تا ۱۵۹۶). جدای از این مسئله که بهرام نجم چگونه توانست خواسته‌های خویش را بر بزرگان کشور تحمیل کند، آنچه جالب توجه به نظر می‌رسد آن است که بهرام برخلاف انتظار، با آنچه در نزد بزرگان مطلوب به نظر می‌رسید موافق درآمد و این مسئله، از بازتاب چهره مثبت وی در منابع شرقی، به‌خوبی مشاهده می‌شود (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۴۵۷).

دوران شهریاری بهرام پنجم (گور)، تحت تأثیر مسئله شرق و هجوم اقوام صحراگرد به مرزهای شرقی ایران بود؛ اما از حیث اینکه در این زمان، مجدداً مناسبات ایران و بیزانس تیره شد، درخور توجه است. این بار اکثر منابع، علت اصلی تیرگی روابط دو قدرت را به سیاست ضد مسیحی بهرام پنجم منسوب می‌کنند که طی آن، آزار و شکنجه مسیحیان ایران بار دیگر از سر گرفته شد (Greatrex; Lieu, 2005: 36-38). درست است که تعقیب و آزار مسیحیان، به تنهایی نمی‌توانست بیزانس را به جنگ با ایران وادارد؛ اما چون این اقدام منظم و مستمر بود کینه بیزانس مسیحی

بهرام وی را دید نام و نشان وی از همراهان خود پرسید که پاسخ دادند وی فرمانده کل نیروهای امپراتوری در شرق است. بهرام که از فرط احترام وی متحیر شده بود اسب خود را برگرداند و به عقب بازگشت و تمام سپاه ایران از وی پیروی کرد. هنگامی که به منطقه فرمانروایی خود رسید، با احترام تمام سفیر بیزانس را پذیرفت و صلح را درست به همان صورت که وی خواسته بود، منعقد کرد؛ به اضافه این شرط که هیچ‌یک از طرفین قرارداد، در سرزمین خود در منطقه مرزی، دژهای جدید بنا نکنند.»

با این وجود، شاید بتوان از لابه‌لای گزارش منابع و سیر وقایع رخ داده، به مفاد این قرارداد پی برد. بر این اساس، چون مسئله مسیحیان در سال ۴۲۱م، بهانه بروز جنگ شده بود، جای شگفتی نیست که بهرام پنجم از این پس، به مسیحیان در دولت ساسانی آزادی عمل داده باشد؛ در عوض، در دولت بیزانس نیز به زردشتیان، برای اعمال مناسک مذهبی آزادی عمل داده شد (Dignas; Winter, 2007: 225؛ آسموسن، ۱۳۷۷: ۳۷۸). به علاوه، بیزانس متعهد شد که از آن پس، به اعراب مجاور مرزهای خود که ممکن بود بخواهند از زیر بار تعهدات خویش در برابر ایران شانه خالی کنند و به این بهانه، درصدد جلب حمایت روم برآیند، پناه ندهد (Isaac, 1998: 435؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۴۵۹). به همین ترتیب نیز، در این قرارداد، گویا درباره پرداخت پول از جانب طرفین، برای دفاع از ناحیه قفقاز توافق صورت گرفته باشد (Dignas; Winter, 2007: 137؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۴۵۹).

از تغییرات ارضی و تنظیم امور مربوط به مرزها، خبری در دست نیست و این نکته با این حقیقت مطابقت دارد که هیچ‌یک از طرفین، توانایی انجام دادن فتوحات درخور ملاحظه‌ای نداشتند (Dignas; Winter, 2007: 137). فرای نیز عنوان می‌کند که طی

را تحریک می‌کرد. در هر صورت، بعدها مسیحیان بین‌النهرین، به دنبال تعقیب و آزاری که از طرف موبدان بر آن‌ها وارد می‌شد، به شهرهای قلمرو بیزانس فرار کردند. دربار ایران استرداد این پناهندگان را خواستار شد؛ اما با مخالفت بیزانس روبه‌رو شد. به دنبال آن، فرمان اسارت و دستگیری رومی‌هایی که در معادن طلای ایران کار می‌کردند، صادر شد. این اقدام عکس‌العمل تندی در مقابل بیزانس تلقی شده و جنگ اجتناب‌ناپذیر شد (۴۲۱ و ۴۲۲م) (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۴۵۷؛ فرای، ۱۳۸۳: ۲۴۴؛ Klima, 1988: 518-519).

پروکوپوس به اختصار تمام، گزارش می‌کند که بهرام با سپاهی بزرگ، به سرزمین‌های بیزانس یورش برد؛ اما بدون آنکه خسارتی به بار آورد به ایران بازگشت (Procopius, Book I. 2, 11-15). اما گویا ماجرا به همین سادگی نبوده است و دو طرف، برخوردهای نظامی متعددی را با هم داشته‌اند و حتی، بیزانسی‌ها مدتی شهر مستحکم نصیبین را نیز محاصره کرده بودند؛ البته، توفیقی در این زمینه حاصل نکردند (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: Greatrex; Lieu, 2005: 38-42). به هر حال، این دشمنی و نزاع هم چندان دوام نیاورد. از یک طرف، دو قدرت که نتایج چندانی از این جنگ‌ها حاصل نکرده بودند و از طرف دیگر، هر دو گرفتاری‌های مهم‌تری در دیگر مناطق مرزی خویش داشتند، متمایل به برقراری صلحی پایدار شدند (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۲۰۱). در منابع، درباره مفاد صلح سال ۴۲۲م، مطلب چندانی وجود ندارد. پروکوپوس در این باره می‌گوید (Procopius, Book I.2, 11-21):

«امپراتور تئودوسیوس (دوم ۴۰۸ تا ۴۵۰م)، فرمانده کل نیروهای امپراتوری در شرق (آناتولیوس Anatolius) را به تنهایی به عنوان سفیر نزد ایرانیان فرستاد. به محض آنکه وی به سپاه ایران نزدیک شد از اسب پایین آمد و پیاده نزد بهرام رفت. هنگامی که

بود و به واسطه اهمیت موضوع و جلوگیری از ایجاد حساسیت در میان دو طرف، مجدداً در قرارداد سال ۴۴۱م، به آن توجه و تأکید کردند (Greatrex; Lieu, 2005: 45; Dignas; Winter, 2007: 137-138). به هر حال، این تنش کوتاه مدت نیز به سرعت برطرف شد و دو قدرت مجدداً خویشن داری خویش را در مسائل مرزی و مناسبات فی مابین نشان دادند.

در دوران شهریاری پیروز (حک ۴۵۹ تا ۴۸۴م) بیزانس نیز تا حدی مثل ایران، گرفتار تهدید قبایل صحراگرد در مجاور مرزهای خویش بود. به این سبب، ایران از بابت مرزهای غربی خویش تا حدودی ایمن بود. فقط گه گاه اتفاق می افتاد که بیزانس با تحریک قبایل صحراگرد شرقی بر ضد ایران، رهایی موقت خود را از بلای آن‌ها بجوید (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۴۶۲).

پروکوپوس گزارش می کند که پیروز در حمله نخست خود به خاک هپتالیان، در مرزهای شمال شرقی ایران، سفیری موسوم به اوزیوس (Eusebios) همراه داشت. این سفیر از جانب زنون (Zeno) امپراتور روم، به دربار وی آمده بود (Procopius, Book I. 3, 8-13). اگر این داستان درست باشد، می تواند پرتویی بر مناسبات خوب ایران و بیزانس در این دوره بیفکند. به هر حال، پیروز در نخستین نبرد خود، شکست سختی خورد و متعهد شد که به هپتالیان خراج پردازد (Procopius, Book I. 3, 8-25). برای پرداخت این خراج هنگفت، تحمیل مالیات‌ها ضرورت یافت و از بیزانس نیز درخواست کمک شد (Greatrex; Lieu, 2005: 48). اندکی بعد، پیروز مجدداً در صدد برآمد تا با هپتالیان به نبرد برخیزد و انتقام شکست پیشین خود را بگیرد؛ اما این بار، با شکستی فاجعه آمیزتر از قبل مواجه شد و حتی جان خویش را نیز از دست داد

زدوخوردهای دو قدرت، هیچ شهری به دست طرف‌های متخاصم نیفتاد؛ از این رو، در مرزها هیچ تغییری داده نشد (فرای، ۱۳۸۳: ۲۴۴). با این حال، همان گونه که در سخنان پروکوپوس مشاهده می شود، تعهد متقابل برای ایجاد نکردن دژهای جدید در نزدیکی مرزهای مشترک نیز، جزیی از قرارداد سال ۴۲۲م بود (Procopius, Book I. 2, 11-21).

مدت زمان طولانی که طی آن برای صلح توافق کردند، نظر را جلب می کند و با مجموع اوضاع قرن پنجم که در آن فروکش کردن تنش بین شرق و غرب مشهود است، همگامی دارد. در حالی که مالالاس، رویدادنامه نویس قرن ششم میلادی، یادآوری می کند بهرام پنجم قبلاً اعلام کرده بود که می خواهد قرارداد صلحی به مدت پنجاه سال منعقد کند (Malalas, Book, 14: 23). در شواهد دیگر، سخن از صلحی صد ساله در میان است (Dignas; Winter, 2007: 137-138).

با مرگ بهرام پنجم، پسرش یزدگرد دوم (حک ۴۳۹ تا ۴۵۷م) جانشین او شد و بی درنگ، جنگ با بیزانس را آغاز کرد. پس از زدوخوردهای مختصر، تئودوسیوس دوم که نمی خواست در مرزهای شرقی امپراتوری، خود را درگیر کند، آنتالیوس، فرمانده کل نیروهای امپراتوری در شرق را برای برقراری صلح به نزد یزدگرد دوم فرستاد (Greatrex; Lieu, 2005: 44). درباره مفاد این قرارداد نیز که احتمالاً در سال ۴۴۱ میلادی بسته شد، اطلاعات چندانی نداریم. پروکوپوس به صراحت اشاره می کند که در قرارداد ۴۲۲م، میان بهرام پنجم و تئودوسیوس دوم، دو قدرت بر سر ایجاد نکردن استحکامات در مناطق مرزی مشترک، به توافق رسیده بودند (Procopius, Book I. 2, 11-21)؛ اما فرای این تفاهم را مسئله جدیدی می داند که در زمان یزدگرد دوم و در قرارداد ۴۴۱م، بر سر آن میان دو قدرت توافق شد (فرای، ۱۳۸۳: ۲۴۵). با این همه، به نظر می آید که این مسئله در قرارداد ۴۲۲م، مطرح شده

الف. شاهشاهی ساسانیان؛ تضعیف نهاد پادشاهی و هجوم هپتال‌ها به مرزهای شرقی ساسانی تضعیف نهاد پادشاهی

همان گونه که پیش از این اشاره کردیم پس از مرگ شاپور دوم، تاریخ سیاسی ساسانی صحنه آشوب بر سر مسئله جانشینی بوده که دخالت اشراف و بزرگان ساسانی در آن بارز بود. جانشینان شاپور دوم همه از خاندان شاهی بودند؛ اما قدرت اشراف و بزرگان در برکناری یک شاه به سود نامزد دیگر، نشان می‌داد که قدرت شاه از نظر سیاسی و نظامی، به حمایت آن‌ها بسته بود (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۱۹۹ و ۲۰۰). شاپور دوم که برکشیده همین بزرگان بود (طبری، ۱۳۵۲: ۵۹۸؛ مسعودی، ۱۳۴۴: ۲۴۹؛ مقدسی، ۱۳۴۹: ۱۳۸) توانست در شهریاری درازمدت خویش، قدرت این گروه را مهار کند؛ اما جانشینان او، هرگز آن اندازه توان و لیاقت نداشتند که به این مهم دست یابند (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۴۵۴).

اردشیر دوم (حک ۳۷۹ تا ۳۸۳م) جانشین شاپور دوم که بنا بر گزارش طبری (طبری، ۱۳۵۲: ۶۰۶) گویا برای کاهش قدرت بزرگان، پنجه در پنجه آن‌ها افکنده بود، به‌زودی تسلیم قدرت این بزرگان شده و از تخت شهریاری به زیر افکنده شد (زرین کوب، ۱۳۷۵: ۴۵۴). پس از او، شاپور سوم (حک ۳۸۳ تا ۳۸۸م) با حمایت همین بزرگان به تخت نشست؛ اما مدتی بعد و گویا به واسطه بردباری مذهبی‌اش در قبال مسیحیان، نزدیکی او با اشراف و بزرگان به دشمنی بدل شد و حتی، جان خود را نیز در این راه از دست داد (برای بررسی روایت‌های گوناگون درباره چگونگی مرگ شاپور سوم نگاه کنید به: طبری، ۱۳۵۲: ۶۰۷؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۱۹۹؛ بلعمی، ۱۳۵۳، ۹۱۹/۲؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۸۷). پادشاه بعدی، یعنی بهرام چهارم، نیز سرنوشتی بهتر از آن‌ها

(طبری، ۱۳۵۲: ۶۳۴-۶۳۵؛ Schippmann, 1999: 631-632). اما مسئله دیگری که به مناسبات این زمان ایران و بیزانس مربوط می‌شود این است که در اواخر پادشاهی پیروز بود که مذهب نستوری شکل مسلط مسیحیت در شاهنشاهی شد. این انشعاب در واقع، کلیسای ایرانی را در مقابل کلیسای بیزانسی پدید آورد و این مسئله، در شورایی که در بهار ۴۸۴م در تیسفون تشکیل یافت، اعلام شد. پیداشدن کلیسای ایرانی، به گسترش مسیحیت در ایران امکان بیشتری داد؛ زیرا این دین دیگر دین دشمن نبود، بلکه دینی داخلی به شمار می‌آمد (فرای، ۱۳۸۳: ۲۴۷ و ۲۴۸؛ Greatrex; Lieu, 2005: 50).

جانشین پیروز، یعنی بلاش (حک ۴۸۴ تا ۴۸۸م) نیز، در این اوضاع بحرانی شاهنشاهی کاری از پیش نبرد؛ اما با توجه به اینکه در منابع ارمنی و بیزانسی، از این شهریار به نیکی یاد شده است (Schippmann, 1989: 579) می‌توان این‌گونه پنداشت که در دوران شهریاری کوتاه‌مدت بلاش، مناسبات ایران و بیزانس دچار تنش نشد و آرامش در مرزهای دو قدرت حکمفرما بود.

شاخص‌های تأثیرگذار بر مناسبات مرزی ایران و بیزانس در قرن پنجم

پیش از این یادآور شدیم که قرن پنجم میلادی، در رویکردی متفاوت با دوره قبل خود، یعنی قرن چهارم میلادی که آکنده از تنش‌های جدی در مناسبات ایران و روم بود، دوره‌ای آرام و کم تنش را پشت سر گذاشت. اما چه عواملی موجبات این اوضاع استثنایی، در مناسبات شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری بیزانس را فراهم کرد؟ ما برای پاسخ به این پرسش، نیازمند آن هستیم که اوضاع و موقعیت هریک از دو قدرت را در امور داخلی و خارجی خود، بررسی کنیم؛ زیرا نگاه یک‌طرفه به این مسئله، پاسخ کامل و جامعی را پیش روی ما قرار نخواهد داد.

نداشت و به‌گونه‌ای مرموز، در شکارگاه جان خویش را از دست داد (مجمع‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۶۸؛ گردیزی، ۱۳۴۸: ۲۶؛ طبری، ۱۳۵۲: ۶۹۷؛ ثعالبی، ۱۳۷۲: ۳۱۰؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۱۹۹). بی‌شک تاختن نوشته‌های ایرانی و عربی به این پادشاه، می‌تواند قرینه‌ای برای یافتن هویت کُشندگان وی باشد (حمزه‌اصفهانی، ۱۳۶۷: ۵۲؛ ابن‌بلخی، ۱۳۷۴: ۱۹۸؛ مجمع‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۶۸).

این وقایع به‌خوبی، ما را با اوضاع درونی شاهنشاهی ساسانی در این برهه زمانی آشنا می‌کند. اوضاعی که نشانه قدرت رو به رشد بزرگان شاهنشاهی، در برابر جایگاه پادشاه بود (دریایی، ۱۳۸۳: ۳۶). از این پس، قدرت پادشاه مادامی که به پشتیبانی و هواداری بزرگان بسته نبود، نمی‌توانست پایدار و برقرار بماند. آن‌ها می‌توانستند در هر زمان، از حمایت پادشاه دست بکشند و گاه با طرفداری از فردی دیگر، آشوب چشمگیری در میان خاندان شاهی ایجاد کند. هنگامی که پادشاهان به سرعت عوض می‌شدند، هیچ‌یک نمی‌توانستند برنامه اصلاحی بلندمدتی عرضه کنند که به ثبات داخلی منجر شود. قدرت بزرگان به تدریج، شالوده اقتدار پادشاهان ساسانی را فروریخت. این روند، با اتحاد شمار بسیاری از برادران و پسران پادشاهان با بزرگان و جبهه‌گیری آن‌ها علیه شاه بر تخت، شدت بیشتری به خود گرفت (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۲۳۱).

یزدگرد یکم که بنا به گفته فردوسی، پس از مرگ بهرام چهارم، پیش چشم سپاه تاج شاهی بر سر نهاد (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۶۷ و ۱۵۶۸) بدون شک برگزیده همین بزرگان بود. با این همه، یزدگرد به دنبال آن نبود تا در برابر قدرت روزافزون این بزرگان سرفروا آورد و بازیچه دست آن‌ها باشد. اقدامات او درباره آزادی‌دادن به مسیحیان در ایران و برقراری مناسبات نزدیک با روم،

احتمالاً در راستای برنامه‌ای بود که هدف آن کاهش قدرت بزرگان شاهنشاهی بود؛ اما تردیدی نیست که وی در این راه ناکام ماند. چهره یزدگردیکم، در نوشته‌های ایرانی و عربی، بی‌شک نمایانگر خشم بزرگان و اشراف از اقدامات این شه‌ریار نگون‌بخت است^۱ (طبری، ۱۳۵۲: ۶۰۸ و ۶۰۹؛ ثعالبی، ۱۳۷۲: ۳۱۱؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۱۹۹؛ بیرونی، ۱۳۶۳: ۱۶۴؛ گردیزی، ۱۳۴۸: ۲۶؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۷۸). داستان مرگ او در گزارش‌های ایرانی و عربی که با بن‌مایه افسانه‌ای همراه است (طبری، ۱۳۵۲: ۶۰۹؛ ثعالبی، ۱۳۷۲: ۳۱۵ و ۳۱۶ مقدسی، ۱۳۴۹: ۱۴۱؛ تجارب‌الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۷: ۲۲۴؛ گردیزی، ۱۳۴۸: ۲۶. فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۸۲ و ۱۵۸۰؛ ابن‌بلخی، ۱۳۷۴: ۲۰۳) می‌تواند پرتویی روشنگر، بر دست پنهان بزرگان در این توطئه باشد (نولدکه، ۱۳۷۸: یادداشت ش ۲، ۱۲۲).

اما پس از مرگ یزدگرد یکم، قدرت بزرگان به‌گونه‌ای آشکارتر بروز کرد. با مرگ یزدگرد یکم، بزرگان گرد هم آمدند و پس از محروم کردن تمام فرزندان وی از سلطنت، شاهزاده‌ای خسرو نام را به شهریاری برداشتند (طبری، ۱۳۵۲: ۶۱۷ و ۶۱۸). بهرام پنجم، فرزند یزدگرد یکم، فقط پس از انجام کودتای نظامی (فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۵۸۴ و ۱۵۸۵) و دادن تضمین‌های فراوان به اشراف و بزرگان (ابن‌بلخی، ۱۳۷۴: ۲۰۷؛ ویدن‌گرن، ۱۳۷۸: ۱۶۸ تا ۱۷۰) توانست شهریاری را از آن خود کند. با وجود این، بهرام پنجم حساب کار خود را با اشراف و بزرگان کشور فهمید و به‌زودی، به کمال مطلوب آن‌ها تبدیل شد (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۴۵۷).

یزدگرد دوم، جانشین بهرام پنجم، در برخورد با اشراف و بزرگان شیوه سلف خویش را در پیش گرفت. انعکاس چهره این پادشاه، به عنوان شهریاری نیک سیرت و دادگر (طبری، ۱۳۵۲: ۶۲۷؛ ثعالبی،

یافت اتحاد با این قبایل خیونی را عملی کند (شیپمان، ۱۳۸۶: ۴۴). اما این اتحاد چندان دوام نیاورد؛ زیرا براساس منابع چینی، موج جدیدی از این مهاجمان، موسوم به هپتالیان، در اواخر سده چهارم میلادی به مرزهای شرقی ایران نزدیک شدند (به نقل از: بیوار، ۱۳۸۳: ۳۰۷). یافته‌های باستان‌شناسان در بلخ نیز نشان می‌دهد که این تهاجم هپتالیان را باید مقارن با دهه شصت سده چهارم میلادی، زمان یابی کرد (آلتهایم، ۱۳۹۳: ۴۰۹). در تاریخ ارمنیان اثر پاستوس (Faustus) خبر جالبی وجود دارد که به این دوره مربوط می‌شود و آن درباره جنگ‌های ایران با کوشان‌ها در شرق است. وی می‌گوید که پادشاه ایران، شاپور سوم یا بهرام چهارم، با پادشاه بزرگ کوشان‌ها که در بلخ نشیمن داشت، جنگید؛ اما شکست خورد (بوزند، ۱۳۸۳: ۱۰۵ تا ۲۰۵). این خبر اگر درست باشد اشاره می‌کند که جانشینان شاپوردوم ناگزیر شدند در شرق ایران، با شاهی که خود را شاه بزرگ کوشان‌ها می‌خواند دست و پنجه نرم کنند.

آنچه درباره هپتالیان می‌دانیم، همگی مبتنی بر منابع ساسانی و بیزانس و اعراب است که فقط هنگامی از هپتالیان یاد می‌کنند که برخوردی با آن‌ها صورت گرفته باشد (آلتهایم، ۱۳۹۳: ۴۳۷). به هر حال، با وجودی که در قرن سوم و چهارم میلادی، دولت کوشان تهدیدی دائمی برای ساسانیان به شمار می‌رفت، از قرن پنجم میلادی به بعد، به صورت مدام قبایل چادرنشینی ظهور کردند که جزییات تاریخ و هویت قومی آنان را به سختی می‌توان روشن کرد. آلتهایم این اقوام را با نام هپتال معرفی می‌کند؛ اما بر یکی بودن آن‌ها با اقوام هون و تُرک تأکید دارد (آلتهایم، ۱۳۹۳: ۴۱۰؛ همچنین نک آلتهایم، ۱۳۸۲: ۳۲۴ تا ۳۳۱). یزدگرد یکم در سال‌های نخستین شهریاری خود، گویا گرفتار مهاجمان صحراگرد در شرق شد و این را شیپمان قرینه‌ای، برای رفتار

۱۳۷۲: ۳۲۷ و ۳۲۸؛ تجارب‌الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۷: ۲۳۷؛ گردیزی، ۱۳۴۷: ۲۸؛ ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۲۱۶) نیز موید این نزدیکی او با اشراف و بزرگان شاهنشاهی است. در دوره شهریاران بعدی ساسانی، در جریان کشمکش دو برادر، یعنی هرمز سوم و پیروز، بر سر جانشینی (کریستین سن، ۱۳۶۸: ۳۹۱) و هم در داستان نجات سرزمین ایران توسط سوخرا از دست هپتالیان، پس از کشته شدن پیروز در نبرد با آن‌ها (طبری، ۱۳۵۲: ۶۳۲؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۷۲۵ تا ۱۷۲۸؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۷۲) نیز حضور و نفوذ این بزرگان را می‌توان به خوبی مشاهده کرد. تأثیر سوخرا در گزینش بلاش به پادشاهی نیز، شاهدهی دیگر بر این مدعاست که در گزارش‌های ایرانی و عربی آمده و به آن اشاره شده است (برای نمونه بنگرید به: بلعمی، ۱۳۵۳: ۹۶۲/۲ و ۹۶۳؛ ویدن‌گرن، ۱۳۷۸: ۱۷۳).

به طور کلی، پادشاهان سده پنجم میلادی ایران ناتوان بودند و اشراف و بزرگان به هزینه دربار، فرمانروایان اصلی کشور محسوب می‌شدند؛ با این حال، این بدان معنا نیست که شاهنشاهی غیرمتمرکز یا ناکارآمد بود. دستگاه دیوان‌سالاری به چنان سطحی از پیچیدگی و پیشرفت رسیده بود که مرگ شاه نمی‌توانست باعث سقوط کشور شود و این دستگاه به سود اشراف و بزرگان، کار خود را دنبال می‌کرد (دریایی، ۱۳۸۶: ۴۱).

هجوم هپتال‌ها در شرق

در سال ۳۵۰م شاپور دوم، پادشاه ایران، سرگرم شهربندان دژ نصیبین در بین‌النهرین بود که به او خبر رسید مهاجمانی صحراگرد، به مرزهای شرقی ایران یورش برده‌اند، وی بی‌درنگ، شهربندان را رها کرد و به مقابله مهاجمان شتافت (بیوار، ۱۳۸۳: ۳۰۶). شاپور با تحمل مصایب فراوان و ضمن اقامت چندین ساله خود (حدود ۳۵۰ تا ۳۵۸ یا ۳۵۹م) در شرق، سرانجام توفیق

و ایران در برابر فرمانروایان هپتالی، بیشتر در موضع دفاعی بود. یزدگرد دوم نیز ناگزیر، از رویارویی با این مهاجمان در شرق شد؛ به گونه‌ای که ناچار شد مدتی را در گرگان و خراسان توقف کند. منابع ارمنی می‌گویند که یزدگرد برای اینکه بهتر بتواند جنگ با دشمنان شرقی را دنبال کند چند سالی در نیشابور خراسان مستقر شد. نیروهای ساسانی ظاهراً در شرق به پیروزی رسیدند؛ زیرا یزدگرد توجه خود را به ارمنستان برگرداند که در آنجا اغتشاشات بزرگی در گرفته بود (فرای، ۱۳۸۳: ۲۴۵).

در گزارش‌های ایرانی و عربی آمده است که طی جنگ‌های خانگی بر سر تاج و تخت میان فرزندان یزدگرد دوم، یعنی هرمزد سوم و پیروز، پیروز به هپتالیان روی آورد و به کمک آن‌ها توانست شهریاری را از آن خویش کند (طبری، ۱۳۵۲: ۶۲۷؛ تجارب‌الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۷: ۲۳۹؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۸ و ۸۷؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۷۱۳ و ۱۷۱۴). این مسئله با تردیدهایی مواجه شده است (کریستین‌سن، ۱۳۶۸: ۳۹۱؛ Shahbazi, "Hormozd III", Encyclopaedia Iranica. com Online: www. iranica. آن دارد که این مهاجمان تا چه حد توانستند قدرت خود را در مرزهای شرقی ایران مستحکم کنند.

تا حدودی تمام مدت سلطنت پیروز، در سایه جنگ با هپتالیان قرار گرفت که طی آن، ساسانیان ناگزیر به شکست‌های سنگین تن دادند. اولین مرحله برخوردهای نظامی، در سال ۴۶۹ میلادی، با صلحی ننگین برای ساسانیان به پایان آمد و قباد پسر پیروز، به صورت گروگان نزد هپتالیان ماند (Dignas; Winter, 2007: 98). هنگامی که در آغاز دهه ۴۸۰م، پیروز برخلاف انتظار و شاید برای انتقام شکست پیشین خویش، به جنگ هپتالیان پرداخت، ساسانیان شکستی نابودکننده خوردند. طی این شکست، پیروز و شماری از بزرگان

دوستانه پادشاه ایران با بیزانس می‌داند (شیپمان، ۱۳۸۶: ۴۵). داستان مرگ یزدگرد نیز که در مناطق شمال شرقی ایران رخ داده، موبد این مطلب است که وی احتمالاً برای مقابله با اقوام صحراگرد، در این منطقه حضور داشته است. به هر حال، اگر حضور یزدگرد یکم در این ایام، در ولایات شرقی، برای گرفتاری‌های او با اقوام صحراگرد بوده باشد، می‌بایست با این قبایل به نحوی کنار آمده باشد؛ چرا که در غیر این صورت، اشکالی نداشت که قتل وی را به سوء قصد این قبایل منسوب کنند؛ به علاوه، اگر ارتباط با آن‌ها به نوعی تفاهم منجر نشده بود با مرگ بی‌هنگام او، حفظ امنیت و آرامش در این حدود، به آسانی دست نمی‌داد (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۴۵۶).

بهرام پنجم از همان آغاز، ناگزیر به انجام پیکارهای بسیاری در شرق شد؛ چه با خیونیان چه با بیابانگردان مهاجم تازه وارد، یعنی هپتالیان. شاید این قرینه‌ای باشد که نشان می‌دهد یزدگرد در این نواحی، فقط به صورت موقت توانسته بود با این قبایل کنار بیاید (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۴۵۷). بهرام برادرش نرسه را در تختگاه به جانشینی خود برگزید و خود، به نبرد با مهاجمان رفت. سرانجام موفق شد در نزدیکی مرو، آن‌ها را شکست دهد (طبری، ۱۳۵۲: ۶۲۱ تا ۶۲۳؛ Klima, 1988: 518-519). در این نبرد، خاقان هپتالیان از پای درآمد و شهبانو و تاج وی به آتشکده آذرگشنسب بخشیده شد (طبری، ۱۳۵۲: ۶۲۳). شاید در زمان بهرام باشد که نفوذ شرق در شاهنشاهی ساسانیان رو به فزونی گذاشت؛ زیرا درمی‌یابیم که از این هنگام، نام‌های اساطیری در شاهنشاهی رواج گرفت. این جان‌گرفتن گذشته‌های دور، شاید حاصل پیروزی‌های ساسانیان در شرق باشد (فرای، ۱۳۸۸: ۵۱۱). اما پس از سلطنت بهرام پنجم، نیروی ساسانیان در شرق رو به سستی گذاشت

زندگی در امپراتوری به‌طور فزاینده‌ای دشوار و خطرناک و نامطمئن می‌شد (نارو، ۱۳۸۷: ۲۴۸). ساختار نظامی و اداری روم که توان مقابله هم‌زمان با این همه مشکلات و تهدیدهای داخلی و خارجی را نداشت، کم‌کم رو به ضعف نهاد. با خاتمه تاریخ آمیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus) در سال ۳۷۸م، اطلاعات ما در خصوص بازسازی وقایع این دوره و به خصوص چگونگی قدرت‌یابی اقوام صحراگرد در مرزهای امپراتوری روم، از هم گسیخته می‌شود (Mitchell, 2015: 90). با این همه، منابع متأخرتر بخشی از این آشفتگی را جبران می‌کنند. در این میان، در دهه‌های پس از مرگ کنستانتین بزرگ (۳۳۷م)، فشار از ناحیه قبایل صحراگرد بر مرزهای شمالی، در حال افزایش بود. در حدود سال ۳۷۰م، هون‌ها، قوم کوچگر و خشنی از آسیای مرکزی، به اروپای شرقی هجوم آوردند و اقوام گوت و ژرمن را به درون استان‌های مرزی روم راندند (Heather, 1998: 499).

به سخی دیگر، در نیم قرن پس از مرگ تئودوسیوس اول (۳۷۹ تا ۳۹۵م)، امپراتوری روم با تهدید بسیاری از اقوام وحشی روبه‌رو شد که شاخص‌ترین آن‌ها اقوام گوتی، وانдал و هون بودند. هریک از این اقوام، توانایی ایجاد مشکلات جدی برای امپراتوری روم را داشتند. دست‌کم این امر، در مواقعی که سردارانی قدرتمند، مانند آلاریک (Alaric) (۳۹۵ تا ۴۱۰م) یا گایسریک (Genseric) (۴۲۸ تا ۴۷۷م) یا آتیلا (Attila) (۴۳۴ تا ۴۵۳م) بر آن‌ها رهبری می‌کردند، به‌وضوح مشاهده می‌شد (Lee, 2013: 110). این اقوام در ابتدا، قادر به تسخیر و اقامت دائم در شهرهای امپراتوری نبودند؛ اما زوسیموس (Zosimus) اشاره می‌کند که در منطقه تراکیه، ساکنان دژها از ترس اقوام وحشی قادر به خروج از حصار شهرها نبودند (به نقل از: Mitchell, 2015: 90).

به قتل رسیدند و دختر وی به همراه موبدان موبد به اسارت هپتالیان درآمد (طبری، ۱۳۵۲: ۶۳۱ و ۶۳۲؛ یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۰۱؛ ثعالبی، ۱۳۷۲: ۳۳۱ و ۳۳۳؛ تجارب‌الامم فی ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۷: ۲۴۹ تا ۲۵۱؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۸۸؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۱۷۱۶ تا ۱۷۲۱؛ مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۷۲). بلاش جانشین پیروز نیز، در همان ابتدای شهریاری خویش، برای آنکه شرق مملکت خود را از دستبرد هپتالیان در امان نگه دارد، ناچار شد با آن‌ها به مصالحه برسد؛ به شرط آنکه ساسانیان خراجی هنگفت، به هپتالیان بپردازند (فرای، ۱۳۸۳: ۲۴۸). بی‌شک هپتالیان در قرن پنجم میلادی، خطرناک‌ترین حریف سیاست خارجی ساسانیان به شمار می‌رفتند که آن‌ها را مجبور به بسیج تمام قوای خود، در شرق کردند. در واقع، شاید بتوان اصلی‌ترین علت سیاست محتاطانه ساسانیان در قبال مرزهای غربی خود را حضور خطرناک هپتالیان در مرزهای شرقی ایران دانست.

امپراتوری بیزانس «آشفتگی داخلی و هجوم اقوام وحشی»

نخستین نشانه‌های آشکار روبه‌روشدن امپراتوری روم با مشکلات جدی را می‌توان در قرن سوم میلادی، به‌خوبی مشاهده کرد. در قرن سوم میلادی، امپراتوری بحران‌های شدیدی را پشت سر گذاشت که ثبات سیاسی و اقتصادی‌اش را بر هم زد. تهدیدهای خارجی، شامل تجاوز به مرزهای شمالی امپراتوری از سوی قبایل صحراگرد و جنگ‌های تمام‌عیار با شاهنشاهی ساسانی، توان روم را گرفته بود. در اثر جنگ و بی‌ثباتی سیاسی، تجارت مختل شد و کشاورزی رو به افول رفت و پول ارزش خود را پیوسته از دست داد. در نتیجه، نظم و قانون غالباً زیر پا گذاشته می‌شد، فقر گسترش بیشتری می‌یافت و

نتوانستند کنستانتینوپل (Constantinople) را فتح کنند (Blockley, 1998: 126). با این همه، تهاجم آن‌ها به امپراتوری روم غربی، مخرب‌تر بود و شهر رم در سه نوبت، محاصره و در نهایت غارت شد (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: گیون، ۱۳۵۲: ۷۴۲/۲ تا ۷۶۶). در کل، تئودوسیوس تمام دوران امپراتوری خود را درگیر مسائل داخلی، به ویژه آشوب‌های ناشی از تاخت‌وتاز گوت‌ها، بود (Mitchell, 2015: 91).

مدت زمان چندانی نگذشت که هون‌ها نیز به مرزهای امپراتوری شرقی دست‌اندازی کردند؛ چنان‌که نیروهای بیزانسی، در منطقه آناتولی با آن‌ها درگیر شدند. در واقع، می‌توان گفت پیشروی هون‌ها، بزرگ‌ترین مهاجرت اقوام وحشی را در تاریخ به راه‌انداخت و گوت‌ها، واندال‌ها، فرانک‌ها، ساکسون‌ها و بسیاری قبایل دیگر، در جستجوی سرزمین‌های تازه در پهنه اروپا پخش شدند (Heather, 1998: 501). نخستین تهدید هون‌ها، در زمان رهبر آن‌ها اولدین (Uldin/Huldin) بود که در سال ۴۰۸م، به آناتولی هجوم برد. او نتوانست آنجا را تصرف کند (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: Mitchell, 2015: 97-101)؛ اما به نظر می‌آید این تهدید به اندازه کافی، برای تکمیل دیوار دفاعی کنستانتینوپل در سال ۴۱۳م، موثر بوده است (Lee, 2013: 118).

حملات این اقوام همچنان ادامه داشت تا اینکه در سال ۴۳۹م، واندال‌ها بر کارتاژ تسلط پیدا کردند و به دنبال آن، به تهدید ایتالیا و کنستانتینوپل پرداختند (گیون، ۱۳۵۲، ۷۹۳/۲ تا ۸۰۲). تسلط واندال‌ها بر کارتاژ و شمال افریقا، تجارت دریایی امپراتوری بیزانس در مدیترانه را با خطر جدی مواجه کرد. رومیان برای حل مشکل تجارت دریایی مدیترانه که واندال‌ها به خطر انداخته بودند، تلاش کردند با قدرت شرقی، یعنی بیزانس، بر ضد آن‌ها متحد شوند. به دنبال آن، دو

با وجود این، در مواقعی نیز امپراتوران بیزانسی، از آن‌ها به عنوان متحدی در برابر سایر اقوام استفاده می‌کردند؛ برای مثال، هنگامی که شاخه‌ای از گوت‌ها، به نام ویزگوت‌ها، از رود دانوب گذشتند و به استان‌های شمال شرقی روم سرازیر شدند، امپراتور روم والنس (Valens حکم ۳۶۴ تا ۳۷۸م) به این پناهندگان اجازه اقامت داد، به این امید که جنگاوران آن‌ها را برای سپاهش به خدمت بگیرد (Curran, 1998: 95). اما به‌زودی با آن‌ها درگیر شده و در نبرد بزرگ آدریانوپل (Adrianople) در شرق تراکیه، شکست را پذیرا شد (Mitchell, 2015: 90؛ Heather, 1998: 509).

نبرد آدریانوپل در سال ۳۷۸م، مقطع مناسبی برای مشخص کردن سرآغاز لغزیدن نهایی امپراتوری روم به ورطه فراموشی، در طول یک قرن بعد، به شمار می‌آید. بسیاری از سربازان رومی که در نبرد جان باختند، هیچ‌گاه جایگزین نشدند و اکثر کسانی که در دهه‌های بعدی جای آن‌ها را گرفتند و به خدمت درآمدند، در مقایسه با سربازان قرن‌های پیشین، از انضباط کمتری برخوردار بودند و آموزش کافی نداشتند. بدتر شدن پیوسته وضع سپاه روم، در اواخر قرن چهارم و تمام طول قرن پنجم میلادی، یکی از علل کاهش حضور نظامی امپراتوری روم در مرزهای شرقی خویش بود (نارو، ۱۳۸۷: ۱۰۵).

گوتی‌ها را باید از مهم‌ترین نیروهای هم‌پیمان تئودوسیوس اول، در تهاجم سال ۳۹۴م، به مرزهای غربی امپراتوری به شمار آورد؛ چرا که نقش عمده‌ای در پیروزی‌هایی که وی به دست آورد، ایفا کردند. به نظر می‌رسد به علت قدرناشناسی کمک آن‌ها بود که به هنگام بازگشت از بالکان، در سال ۳۹۵ میلادی، به رهبری یکی از سرداران گوتی به نام آلاریک شورشی بر ضد امپراتوری بیزانس شکل گرفت. نیروهای آلاریک و دیگر قبایل گوتی، سرتاسر بالکان را غارت کرده و سپاهیان بیزانسی را که در منطقه مانده بودند تارومار کردند؛ اما

زیرکانه گایسریک، نتیجه‌ای جز فاجعه‌ای بزرگ، به‌ویژه برای بیزانس، همراه نداشت. واندال‌ها تمام کشتی‌های رومی، از جمله کشتی‌های غیرنظامی را در دریا به آتش کشیدند. تخمین زده شده است که خسارت وارده به بیزانس، معادل درآمد یک سال این امپراتوری، از اقتصاد دریای مدیترانه بود. این مسئله تأثیری شدید بر جامعه بیزانس گذاشت که تا مدت‌ها اثر آن مشهود بود. مرگ گایسریک در سال ۴۷۷م و درگیری جانشینان وی و مشکلات داخلی در شمال آفریقا، به امپراتوری بیزانس فرصت داد که موقتاً جانی تازه بگیرد (Lee, 2013: 122).

در سمت دیگر آتیلا، رهبر هون‌ها، اروپا را تا مرزهای بیزانس زیر تاخت‌وتاز قرار داد (بنگرید به گیبون، ۱۳۵۲: ۸۰۶/۲ تا ۸۲۳). پس از مرگ آتیلا در سال ۴۵۳م، امپراتوری بیزانس با تحریک قبایل وحشی دیگر، دست به حمله علیه هون‌ها، در بالکان زد؛ از جمله اقوام وحشی که نقش بسیار مهمی در راهبرد بیزانس ایفا کردند، قبایل گوتی بودند. پس از این اقدام، در اواخر دهه ۴۵۰ و اوایل دهه ۴۶۰م، برخی از این قبایل گوتی، در مناطقی از شمال بالکان، از جمله تراکیه، مستقر شدند. در سال ۴۷۱م، اقدام خصمانه امپراتور لئو، موجب شورش گوت‌ها شد. لئو در سال ۴۷۳م، فقط توانست با دادن امتیازات فراوان، از جمله پرداخت سالانه ۲ هزار پوند طلا، گوت‌ها را کنترل کند. با وجود این، برخی دیگر از قبایل گوتی، از درگیری لئو استفاده کرده و خود را در مقدونیه مستقر کردند. در دوران امپراتوری زنون (۴۷۴ تا ۴۹۱م). نیز نقش گوت‌ها در منازعات سیاسی بیزانس درخور مشاهده است. چنان‌که در زمان وی، یکی از رهبران گوتی به نام استرابو (Theodoric Strabo) در سال ۴۸۱م، برای تصرف کنستانتینوپل، به امپراتوری بیزانس حمله‌ور شد؛ اما حمله وی به موفقیت نیانجامید. یکی دیگر از حملات

قدرت در سال ۴۴۱م، نیروی مشترکی ترتیب دادند. خوش‌شانسی واندال‌ها حمله هون‌ها به جنوب دانوب، در سال ۴۴۲م بود که منجر به بازگشت نیروهای شرقی و تنه‌اماندن قدرت غربی در برابر واندال‌ها شد. نتیجه آن نیز، به رسمیت شناخته‌شدن قدرت و حاکمیت واندال‌ها بر شمال آفریقا بود (Lee, 2013: 116-117).

امپراتوری بیزانس در سال‌های ۴۳۹ و ۴۴۰م، برای ننگه‌داشتن هون‌ها در دانوب، حدود ۷۰۰ پوند طلا به آن‌ها پرداخت، تا بتوانند نیروهای خود را در برابر واندال‌ها متمرکز کنند؛ اما هون‌ها دوباره به بهانه‌ای به بالکان حمله کردند که فراخوانی نیروهایی را منجر شد که در سیسیل با واندال‌ها در نبرد بودند. این بار نیز، نیروهای امپراتوری قادر به مقاومت در برابر آتیلا نبودند؛ از این رو، پذیرفتند که سالانه ۲ هزار و ۱۰۰ پوند طلا به آن‌ها بپردازند (برای آگاهی بیشتر بنگرید به: Heather, 2000: 19). همچنین، پس از آن، سرمایه‌گذاری کلانی برای ساخت دیوار تراکیه و مقاوم‌سازی شهرها و فراهم کردن آب شرب از قنات‌ها صورت گرفت. والتینین سوم (Valentinian III) حکم ۴۲۵ تا ۴۵۵م) برای رهایی از حملات واندال‌ها، دختر خود را به عقد رهبر آن‌ها، یعنی گایسریک (Gaiseric) درآورد. به این ترتیب، تا مدتی با این وصلت توانست آن‌ها را کنترل کند. مرگ والتینین سوم در سال ۴۵۵م، باعث شد که گایسریک دوباره به دخالت در امپراتوری بپردازد. او از راه دریا، با سپاهی عظیم، وارد ایتالیا شد و رم را تصرف کرد؛ سپس علاوه‌بر غنایم فراوان، خانواده والتینین را نیز با خود به کارتاژ برد (برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: Lee, 2013: 121; Humphries, 2000: 527). در سال ۴۶۷م، امپراتور بیزانس، لئو یکم (Leo ۴۵۷ تا ۴۷۴م) برادر خود را با ناوگانی که نیروهای روم غربی به آن کمک می‌کردند، راهی دفع واندال‌ها کرد. این حمله مشترک، با سیاست

این قرن، قدرت خصمانه قبایل متعدد صحراگرد، یکی پس از دیگری، در برابر امپراتوری روم سربرآورد. آلاریک در سال ۴۱۰م، شهر رم را گشود، و اندال‌ها بر اسپانیا و به ویژه آفریقا مسلط شدند، ویزیگوت‌ها اسپانیا و آکیتین را درنوردیدند، بورگندی‌ها بر ناحیه راین استیلا یافتند، فرانک‌ها در گالیا مستقر شدند و گوت‌ها از تراکیه تا ایتالیا را به آشوب کشیدند (Mitchell, 2015: 110). بیزانس سرنوشت امپراتوری روم غربی را پیش روی خود داشت و اکنون، مرزهای شمال و شمال‌غربی خویش را در برابر اقوام مهاجم بی‌دفاع می‌دید؛ بنابراین لازم بود تا این مرزها را با حضور هرچه بیشتر نیروهای نظامی و برقراری پایگاه‌های دفاعی مستحکم کند. این امر به‌خودی‌خود، تمرکز قوا در مرزهای شمالی و غربی امپراتوری بیزانس را به دنبال داشت و طبیعی بود که در مرزهای شرقی، از میزان نیروها کاسته شود و حفظ و آرامش در این حدود در اولویت قرار گیرد.

راه‌های تجاری و مسئله ارمنستان و معابر قفقاز

راه‌های تجاری میان شرق و غرب

بیزانس و ساسانیان در زمینه تجارت و در دست گرفتن راه‌های بازرگانی، به ویژه راه ابریشم، رقابتی شدید داشتند. بازرگانی ترانزیتی از طریق راه ابریشم، منافع هنگفتی برای ساسانیان داشت و در کانون توجه خاص حکومت بود؛ چرا که بیزانسی‌ها مجبور بودند عوارض گمرکی پردازند و میزان آن را ساسانیان تعیین می‌کردند. راه قدیمی دیگری که از سواحل سوریه تا جنوب شبه جزیره عربستان کشیده می‌شد و راه ادویه نام داشت نیز، از راه‌های اختلاف دو قدرت ساسانیان و روم بود (پیگولوفسکایا، ۱۳۸۷: ۳۵۴ و ۳۵۵). در این رابطه، بایستی عنوان کرد که برخورد‌های نظامی متعدد میان ایران و بیزانس، کار

گوتی‌ها برای تصرف کنستانتینوپل، در سال ۴۸۷م و به رهبری تئودوریک (Theoderic ۴۷۴ تا ۵۲۶م) بود. تئودوریک در دربار بیزانس، به عنوان گروگان بزرگ شده بود و با فرهنگ و سیاست روم، به‌خوبی آشنا بود؛ اما این حمله نیز، به نتیجه‌ای منجر نشد؛ زیرا امپراتور زنون، با طلا او را عقب نشانده و متوجه ایتالیا (روم غربی) کرد (Lee, 2013: 124).

در روم غربی، قدرت را سردار برجسته ژرمن‌ها، یعنی فلاویوس اُدوآکر (Flavius Odoacer)، در دست گرفته بود. چنان‌که وی در سال ۴۷۶م، با حمایت بیزانس، در رأس لشکری وارد راونا (Ravenna) شد و بدون جنگ و خونریزی، رومولوس آوگوستولوس (Romulus Augustus)، آخرین امپراتور روم غربی را برکنار کرد (بنگرید به: گیبون، ۱۳۵۲: ۸۳۳/۲ تا ۸۴۸). هیچ امپراتوری جای او را نگرفت و حکومت امپراتوری روم غربی که چند دهه بود عملاً کارکرد چندانی نداشت، به سادگی موجودیت خود را از دست داد (Heather, 2000: 28). اما چنان‌که گفته شد، پس از مدتی زنون، امپراتور روم شرقی، می‌خواست امپراتوری خود را از خطر حمله گروهی دیگر از گوت‌ها، به رهبری تئودوریک، نجات دهد؛ پس در سال ۴۸۸م گوت‌ها را تحریک کرد که به امپراتوری روم غربی بتازند. تئودوریک در سال ۴۹۳م، شهر راونا (Ravenna) را تصرف کرد و در همین سال، اُدوآکر را فریب داد و سپس، به قتل رسانید. این اقوام مهاجم نتوانستند بیزانس را سرنگون کنند؛ اما - چنان مایه دردسر آن شدند که به جرأت می‌توان گفت بیزانس تمام توان خود را برای دفاع در برابر آن‌ها به کار برد (Heather, 2000: 31).

در کل قرن پنجم میلادی، به ویژه نیمه نخست آن را باید قرن ازهم‌پاشیدگی امپراتوری روم، غربی و شرقی، به دست اقوام صحراگرد نامید. در نیمه نخست

صورت گرفته بود که باعث شد دوباره آن را تجدید کنند (Dignas; Winter: 2007: 205-207). پیگولوسکایا (Pigolevskaia) نیز در این رابطه می‌آورد: در این فضا، بیزانس تلاش فراوان به کار می‌برد تا ضمن گسترش نفوذ خویش، با قبایل عرب که بخشی از راه مذکور را در اختیار داشتند، رابطه برقرار کند (پیگولوسکایا، ۱۳۷۸: ۳۵۵). بنابراین، باید گفت که تلاش و رقابت دو قدرت در کنترل جاده‌های تجاری و کسب سود حداکثری از بازرگانی بین‌المللی، موجب ایجاد تنش و به دنبال آن، درگیری در مرزهای مشترک می‌شد. با وجود این، این عامل بیشتر تحت‌تأثیر تهاجم اقوام صحراگرد به مرزهای دو قدرت بود.

مسئله ارمنستان و معابر قفقاز

مسئله ارمنستان و کنترل معابر قفقاز شاخص دیگری بود که در قرن پنجم میلادی، گاه بر مناسبات مرزی ایران ساسانی و بیزانس تأثیر می‌گذاشت. در سال ۴۲۱م، اندکی پس از نشستن بهرام پنجم بر تخت شاهی، شاید به تحریک موبدان زرتشتی، در شاهنشاهی ساسانی تعقیب و آزار مسیحیان از سر گرفته شد. به همین علت، بسیاری از مسیحیان به امپراتوری بیزانس گریختند و بهرام خواستار استرداد آنان شد؛ اما امپراتور روم، تئودوسیوس دوم، به پس‌دادن گریختگان راضی نشد. در نتیجه، میان دو امپراتوری جنگ در گرفت (فرای، ۱۳۸۳: ۲۴۴)؛ اما این جنگ تحت‌تأثیر تهاجم اقوام صحراگرد، به مرزهای دو قدرت قرار گرفت و به‌زودی، نشانه‌های تمایل به صلح آشکار شد. بدین ترتیب، براساس صلحی که در سال ۴۲۲م، بین ایران و روم بسته شد، مسیحیان در شاهنشاهی ساسانی و زرتشتیان در امپراتوری روم، از آزادی مذهبی برخوردار شدند. گویا توافقی نیز درباره پرداخت پول از جانب

بازرگانی را مشکل می‌کرد؛ اما، به علت مسائل و مشکلات داخلی ایران و بیزانس در قرن پنجم میلادی، روابط نظامی دو قدرت نیز کاهش یافته بود. بنابراین، هم ایران و هم بیزانس، به برقراری روابط اقتصادی با یکدیگر، علاقه بسیار نشان می‌دادند. روابط بازرگانی و تجاری ایران و بیزانس در قرن پنجم میلادی، در سایه هجوم اقوام وحشی به این دو کشور بود. چنان‌که فرای می‌آورد: در اواخر سده چهارم میلادی، تهاجمات اقوام صحراگرد در آسیای مرکزی و شرق ایران، به‌طور درخور ملاحظه‌ای، مانع تجارت در شرق شد (فرای، ۱۳۸۵: ۷۰). در اوایل قرن پنجم، سال ۴۰۸ و ۴۰۹م، به موجب فرمان امپراتوران روم، یعنی هونوریوس (Honorrius) و تئودوزیوس صغیر (Theodosius II) به یک مقام ارشد به نام آنتیموس (Anthemius)، شهرهای نصیین و کالینیکوس (Callinicus) و آرتاشاد (Artashat/Artaxata) به عنوان مکان‌هایی تعیین شدند که مبادله تجارتنی با ایران در آنجا جایز بود (Annotated Justinian code, IV.64.4). درباره اهمیت نقاط مرزی نیز، آمیانوس مارسلینوس می‌نویسد: رومی‌ها مراودات مرزی را سخت زیر نظر داشتند، تا از فرار رومی‌ها به خاک دشمن مانع شوند و در نتیجه، اطلاعات و اخبار مهم به دست نیروی متخاصم نیفتد (Ammianus Marcellinus, XVIII. 5.3). بنابراین، باید اشاره کرد که از دیدگاه قدرت‌های بزرگ، محدودکردن تجارت به مواضعی اندک، شرط لازم و مهمی بود، برای اینکه مرزهای مشترک را در امنیت نگه دارند. در زمان قرارداد میان بهرام پنجم و تئودوسیوس دوم در سال ۴۲۲م، مجدد فرمانی صادر شد که تجارت بین دو امپراتوری، فقط باید در مراکزی صورت گیرد که در احکام پیشین، برای آن در نظر گرفته شده بود. به احتمال در این دوره، تلاش‌هایی برای نادیده‌گرفتن مفاد قرارداد سال ۴۰۸ و ۴۰۹م،

طرفین، برای دفاع از ناحیه قفقاز، میان آن‌ها صورت گرفت (Dignas; Winter, 2007: 36-37).

در زمان یزدگرد دوم که در سال ۴۳۹م و پس از مرگ بهرام پنجم به سلطنت رسید، تلاشی برای مسیحی کردن ارمنستان آغاز شد که پیامد آن، رویارویی با بیزانس بود؛ اما تئودوسیوس دوم که از طرف مغرب، در معرض حملات آتیلا و هون‌ها بود (Heather, 2000: 19-28؛ Blockley, 1998: 113-130) نمی‌خواست در مرزهای شرقی، آشفتگی‌هایی بروز کند و آرامش این نواحی از میان برود (فرای، ۱۳۸۳: ۲۴۵).

بنابراین، با پادشاه ایران بر سر پیمان صلح به توافق رسید. هر چه مسیحیت در ارمنستان بیشتر ریشه می‌گرفت خشم ساسانیان و اختلافشان با دولت روم بیشتر می‌شد؛ زیرا هم ساسانیان تلاش می‌کردند مانع از پیشرفت دین مسیح در ارمنستان شوند و هم رومیان به طور جدی، خود را پشتیبان تمام مسیحیان، از جمله ارمنیان، می‌دانستند (Russell, 1987: 136). البته بایستی عنوان کرد که در این زمان، ارمنستان تکیه‌گاه مسیحیت در منطقه به شمار می‌رفت؛ لذا اتحاد میان ارمنستان و روم، علیه ایران، خطری بود که همیشه در این میان احساس می‌شد. اختلاف آیین، ارمنستان را از ایران جدا کرده بود و در مواقع نزاع میان ایران و روم، ارمنستان به واسطه پیوند مذهبی، متمایل به روم می‌شد.

بنابراین، یزدگرد دوم در صدد زرتشتی‌کردن ارمنستان برآمد (Toumanoff, 1961: 6). به سخنی دیگر، یزدگرد دوم در پی آن بود تا هرگونه نفوذ فرهنگی و دینی و... روم را در ارمنستان از بین ببرد؛ تاجایی که فرمان تحمیل کیش زردشتی، در ارمنستان را داد (Henzel, 2008: 190; Bournoutian, 1995: 77). به دنبال این وقایع، یزدگرد دوم لشکری را به سوی ارمنستان روانه کرد؛ در نتیجه، جنگی در گرفت.

ارمنیان از بیزانس و هون‌ها طلب کمک کردند؛ ولی قیصر مارسیان (Marcian ۴۵۰ تا ۴۵۷م) از دادن کمک امتناع ورزید و در این باره، به طور ریاکارانه، پادشاه ایران را مطلع کرد (Bournoutian, 1995: 78 نوری‌زاده، ۱۳۷۶: ۴۵). بنابراین، در نبردی که در دشت آوارایر (Avarayr) در ۲ ژوئن ۴۵۱ در گرفت، واردان مامیکونیان (Vardan Mamikonian) و چندین هزار تن از یارانش، در میدان نبرد از پای درآمدند (لانگ، ۱۳۸۳: ۶۳۲؛ Russell, 1987: 138).

در برهه‌ای از قرن پنجم میلادی، معابر قفقاز نیز، بهانه‌ای برای منازعات مرزی میان ایران و بیزانس شد. در زمان قباد، هنگامی که وی نتوانست منابع مالی لازم را برای پرداخت باج و خراج هپتالی‌ها که پس از مرگ پیروز اول به ایران تحمیل شده بود تأمین کند، به آناستاسیوس (Anastasius) قیصر بیزانس روی آورد و درخواست اقساط معوقه از روم را کرد (Dignas; Procopius, Book I. 7, 16-17; Winter, 2007: 37-38). وی برای توجیه این تقاضا، به ماده‌ای از قرارداد صلح بین یزدگرد دوم و تئودوسیوس دوم، به سال ۴۴۲م، عطف کرد (Procopius, Book I. 7, 16-17؛ بسنجید با شیپمان، ۱۳۸۶: ۵۵). طبق این قرارداد، دولت روم متعهد شده بود قسمتی از مخارج دفاع معابر کوه‌های قفقاز را در مقابل مهاجمان، به دولت ایران بپردازد (کریستین‌سن، ۱۳۶۸: ۴۶۴ و ۴۶۵). امپراتور روم با تقاضای قباد اول مخالفت کرد؛ بنابراین، قباد مصمم به جنگ شد تا شاید بتواند بدین وسیله، به پول دست یابد (Procopius, Book I. 7, 16-17). در نبردهایی که رخ داد، سپاهیان ایران به پیروزی‌هایی رسیدند. سرانجام، ساسانیان از جانب مرزهای شمالی، با تهدید اقوام وحشی روبه‌رو شدند؛ بنابراین، برای آنکه در جبهه غرب آرامش برقرار شود، قباد به آناستازیوس

پیشنهاد صلح کرد که با موافقت بیزانس همراه شد. بدین ترتیب، در سال ۵۰۵ یا ۵۰۶م، قرارداد صلحی برای مدت هفت سال منعقد شد (Procopius, Book I, 9, 19-21؛ Greatrex & Lieu, 2005:74-77).

نتیجه

ایران و روم، دو قدرت بزرگ عصر باستان، از زمانی که در اوایل قرن اول پیش از میلاد و در دوره اشکانی، یعنی حدود سال ۹۲پ.م و دوره مهرداد دوم، با یکدیگر هم مرز شدند تا اواخر دوره ساسانی، به صورت پیوسته با هم در کشمکش بودند. موقعیت استراتژیک مرزهای مشترک و ادعاهای دو قدرت در خصوص سیادت بر این مناطق، فصلی از درگیری‌های بی‌پایان را به دنبال آورد. فصلی که تصور هرگونه صلح و آرامش بین دو قدرت را دور از ذهن می‌ساخت. با وجود این، در این پرده کشمکش‌های بی‌پایان، قرن پنجم میلادی یک استثنا بود؛ چرا که در این دوره، آرامش نسبی و کاهش تنش، ویژگی اصلی مناسبات مرزی دو قدرت ساسانی و امپراتوری بیزانس بود. این روابط حسنه در قرن پنجم میلادی، معلول علت‌هایی بود که مهم‌ترین شاخصه‌های آن را می‌توان در دو زمینه ایران ساسانی و بیزانس مشاهده کرد. در ایران ساسانی، در قرن پنجم میلادی، نهاد پادشاهی را قدرت بزرگان و اشراف تضعیف و محدود کرده بود؛ تاجایی که پادشاهان ساسانی در این دوره، بنا به خواست و منافع این طبقه به شهریاری دست می‌یافتند. این ضعف نهاد پادشاهی هم زمان بود با بحرانی جدی‌تر در پادشاهی ساسانی و آن هجوم اقوام صحراگرد و مشخص‌تر هپتال‌ها، به مرزهای شرقی این حکومت. این مسئله نه تنها ضعف نهاد پادشاهی را شدت بخشید، بلکه موجب انتقال توان

نظامی و مالی ساسانیان به شرق شد. پیامد بحران در مرزهای شرقی، به انفعال درآمدن سیاست‌های پیشین ساسانیان در مرزهای غربی خود، با بیزانس بود.

در سوی دیگر، امپراتوری بیزانس نیز با بحران‌هایی همچون آشفتگی داخلی و هجوم اقوام صحراگرد همانند گوت‌ها، هون‌ها و واندال‌ها دست به گریبان بود؛ تاجایی که برخی از امپراتوران بیزانس برای رهایی از این بحران، حاضر به پرداخت پول و حتی برقراری پیوند نسبی با این اقوام شدند. اما این اقدامات، هرگز نتوانست حملات ویرانگر این اقوام را کاهش دهد؛ چون در همین قرن، یعنی سال ۴۷۶م، امپراتوری روم غربی از پا درآمد و مرزهای غربی و شمالی بیزانس عرصه تاخت‌وتاز این اقوام شد. این مسئله، به مانند ساسانیان، امپراتوری بیزانس را به بسیج تمام توان مالی و نظامی خود، در برابر این اقوام واداشت. همین امر به نوبه خود، مسئله مرزهای شرقی با ساسانیان را از اولویت سیاست‌های امپراتوری بیزانس خارج کرد. حتی مسائل مهمی همچون ارمنستان و تجارت بین‌الملل که همواره از شاخص‌های مهم، در مناسبات مرزی دو قدرت بود، نیز نتوانست بر این فرآیند تأثیر گذارد. پیامد درگیری دو قدرت با این بحران‌های داخلی و خارجی خود، برقراری آرامش نسبی در مرزهای مشترک بود. این آرامش مشخصه اصلی مناسبات مرزی ایران ساسانی و بیزانس در قرن پنجم میلادی بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. او را به صفاتی از قبیل یزدگرد بزه‌گر (بزه‌کار) و فریبنده خوانده‌اند.
۲. در سال ۴۲۰میلادی، یزدگرد یکم که رهسپار جنگ و بیرون‌راندن هون‌ها از مناطق شمالی

ماوراءالنهر بود در نزدیکی‌های نیشابور در اثر لگد اسب کشته شد.
 ۳. رومیان به او لقب تازیانه خداوند داده بودند.

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

- آلتهایم، فرانتس و استیل، روت، (۱۳۸۲)، تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- فرای، ریچارد نلسون، (۱۳۸۵)، تجارت عصر ساسانی؛ جامعه و اقتصاد عصر ساسانی، ترجمه حسین کیان‌راد، تهران: سخن.
- ، (۱۳۸۸)، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: علمی و فرهنگی.
- آسموسن، ج.پ، (۱۳۷۷)، مسیحیان در ایران؛ تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ج ۳ قسمت ۱، ترجمه حسن انوشه، گردآورنده احسان یارشاطر، پژوهش دانشگاه کمبریج، تهران: امیرکبیر.
- آلتهایم، فرانتس، (۱۳۹۳)، ساسانیان و هون‌ها، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: فرزانه روز.
- ابن‌بلخی، (۱۳۷۴)، فارسنامه ابن‌بلخی، توضیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- بروسیوس، ماریا، (۱۳۸۸)، ایران باستان، عیسی عبدی، تهران: ماهی.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد، (۱۳۵۳)، تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء)، به کوشش محمد پروین گنابادی، ج ۲، چ ۲، تهران: زوآر.
- بیرونی، ابوریحان، (۱۳۶۳)، آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
- بیوار، ا.د.هف (۱۳۸۳)، تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان؛ تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان، ج ۳ قسمت ۱، ترجمه حسن انوشه، گردآورنده احسان یارشاطر، پژوهش دانشگاه کمبریج، تهران: امیرکبیر.
- بیوار، ا.د.هف (۱۳۸۳)، تاریخ مشرق ایران؛ تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ج ۳ قسمت ۱، ترجمه حسن انوشه، گردآورنده احسان یارشاطر، پژوهش دانشگاه کمبریج، تهران: امیرکبیر.
- پیگولوفسکایا، ن، (۱۳۸۷)، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: علمی و فرهنگی.
- تجارب‌الأمم فی أخبار ملوک العرب و العجم، (۱۳۷۷)، به کوشش رضا انزابی‌نژاد و یحیی کلاتتری، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- ثعالبی مرغنی، حسین‌بن محمد، (۱۳۷۲)، شاهنامه کهن؛ پارسی تاریخ غررالسیر، ترجمه محمد روحانی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- اصفهان‌ی، حمزه، (۱۳۶۷)، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- دریایی، تورج، (۱۳۸۳)، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- دوشن، گیمن، (۱۳۷۷)، دین زردشت؛ تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ج ۳ قسمت ۲، ترجمه حسن انوشه، گردآورنده احسان یارشاطر، پژوهش دانشگاه کمبریج، تهران: امیرکبیر.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود، (۱۳۷۱)، اخبارالطوال، ترجمه محمود مهدوی‌دامغانی، تهران: نی.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۵)، تاریخ مردم ایران؛ ایران قبل از اسلام، ج ۱، تهران: فکر روز.
- شیپمان، کلاوس، (۱۳۸۶)، مبانی تاریخ ساسانیان، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: فروزان روز.
- طبری، محمدبن جریر، (۱۳۵۲)، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فرای، ریچارد نلسون، (۱۳۸۳)، تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان؛ تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی، ج ۳ قسمت ۱، ترجمه حسن انوشه، گردآورنده احسان یارشاطر، پژوهش دانشگاه کمبریج، تهران: امیرکبیر.

ب. کتاب‌های لاتین

- .Ammianus Marcellinus, (1935), *Ammianus Marcellinus With an English translation by John C. Rolfe* (The Loeb Classical Library), In three volumes, London, W. Heinemann.
- .Blockley, R.C., (1998), "War fare and diplomacy", *The Cambridge Ancient History* (The Late empire, A.D. 337-425), ed.Cameron, Vol.13, Cambridge University Press.
- .Blockley, R. C.(1998). " The dynasty of Theodosius ", *The Cambridge Ancient History*, vol.13, ED: A. Cameron, Cambridge University Press, (pp.111-137).
- .Blume, Fred H; (2009), *Annotated Justinian code*, revised by Timothy Kearley; University of Wyoming. College of Law., [Laramie, Wyo.], University of Wyoming College of Law.
<https://uwacadweb.uwyo.edu/blume&justinian/> (accessed, February,24, 2013).
- .Bournoution,G. A. (1995). *A History of the Armenian people, Volume I* (Pre-History to 1500 A.D), Costa Mesa, California: mazda publishers.
- .Cameron. Averil, (1969- 1970), "Agathias on the Sassanians", *Dumberton Oaks Papers*, vol.23.
- .Curran, J.,(1998), "From Jovian to Theodosius", *The Cambridge Ancient History*(the Late Empire, A.D320-425), vol.13, ed. Cameron.A., Cambridge University Press.
- .Dignas, B., Winter, E., (2007), *Rome and Persia in Late Antiquity: Neighbours and Rivals*, Cambridge and New York, Cambridge University Press.
- .Greatrex, G. ; Lieu. S. N.C.(2005), *The Roman Eastern Frontier and the Persian Wars* (part II AD 363-630 AD), London and New York, Routledge.
- .Heather p., (2000), "The Western empire(A.D425-476)", *The Cambridge Ancient History*(Late Antiquity: Empire and Successors, A.D425-600), Vol.14,ed. Cameron.A., Cambridge University Press.
- .Heather,P. (2000) "The western empire, 425-76 ", *The Cambridge Ancient History*, vol.14, ED: A. Cameron, Cambridge University Press, (pp.5-31).
- .Heather,P., (1998), "Goths and Huns(A.D320-425)", *The Cambridge Ancient History*(the Late Empire, A.D320-425), vol.13, ed. Cameron.A., Cambridge University Press.
- گردآورنده احسان یارشاطر، پژوهش دانشگاه کمبریج، تهران: امیرکبیر.
- . فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۴)، شاهنامه فردوسی، به تصحیح ژول مول، ج ۵، تهران: علمی و فرهنگی.
- . کریستن سن، آرتور امانوئل، (۱۳۶۸)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- . گردیزی، عبدالحی الضحاک ابن محمود، (۱۳۴۷)، *زین الأخبار*، به مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- . گیبون، ادوراد، (۱۳۵۲)، *انحطاط و سقوط امپراطوری روم*، ترجمه فرنگیس شادمان (نمازی)، ج ۲، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- . لانگ، دیوید، (۱۳۸۳)، ایران، ارمنستان و گرجستان، مجموعه تاریخ ایران کمبریج، ترجمه حسن انوشه، گردآورنده احسان یارشاطر، ج ۳ قسمت ۱، تهران: امیرکبیر.
- . مجمل‌التواریخ و الفصص، (۱۳۱۸)، به تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
- . مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، (۱۳۴۴)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
- . مقدسی، مطهر بن طاهر، (۱۳۴۹)، *آفرینش و تاریخ*، ترجمه محمد رضا شفیع کدکنی، ج ۳، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- . نارو، دان، (۱۳۸۷)، *رومیان باستان*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- . نوری‌زاده، احمد، (۱۳۷۶)، *تاریخ و فرهنگ ارمنستان*، تهران: چشمه.
- . نولدکه، تئودور، (۱۳۷۸)، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- . ویدن گرن، گنو، (۱۳۷۸)، *فئودالیسم در ایران باستان*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: نشر قطره.
- . یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، (۱۳۶۶)، *تاریخ یعقوبی*، ج ۱، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی.

- . Henzel, Judy.H., (2008). A Comparison and Contrast of the History of Christianity as it Developed in Cappadocia and Armania During the First Five Centuries AD, A Thesis Presented to the Graduate School of Clemson University.
- .Humphries, M., (2000), "Italy,A.D425-605", The Cambridge Ancient History(Late Antiquity: Empire and Successors, A.D425-600), Vol.14,ed. Cameron.A., Cambridge University Press.
- . Isaac, B., (1998), "The eastern frontier", The Cambridge Ancient History (The Late Empire, A.D.337-425) ed.Cameron. A, Vol.13, Cambridge University Press.
- . Klima, Otakar., (1988), "Bahrām v. Bahrām v Gōr", Encyclopaedia Iranica,Vol.3.
- . Lee, A. D. (2013), From Rome to Byzantium AD363 to 565, The Transformation of Ancient Rome, Edinburgh University Press.
- . Mitchell, Stephen,(2015), A History of the Later Roman Empire AD 284-641, Second Edition, Wiley Blackwell.
- . Procopius,(1914), History of the Wars: The Persian War, Books I and II, With an English Translation By H. B. Dewing, The Loeb Classical Library.
- . Rubin, Z. (1986) 'Diplomacy and war in the relations between Byzantium and the Sassanids in the fifth centuryad', in Freemann and Kennedy:677-95.
- . Russell.J.R,(1987). Zoroastrianism in Armenia, Harvard Iranian Series, Cambridge, Massachusets.
- .Schippmann, Klaus., (1989), "Balaš,Sasanian king of kings", EncyclopaediaIranica,Vol. 3.
- . Schippmann, Klaus., (1999), "Fīrūz", EncyclopaediaIranica,Vol. IV.
- . Shahbazi, A. Shapur, "Hormozd III", EncyclopaediaIranica, [http:// www. Iranica.com](http://www.Iranica.com).
- . "Yazdegerd I", EncyclopaediaIranica,[http:// www. Iranica.com](http://www.Iranica.com).
- . The Chronicle of John Malalas, (1986), A Translation by E., Jeffreys & M., Jeffreys & R., Scott, Melbourne, Australian Association for Byzantine studies.
- . The Chronicle of Theophanes, (1997), The Chronicle of Theophanes Confessor: Byzantine and Near Eastern History, AD 284-813, trans. Cyril Mango and Roger Scott, with Geoffrey Greatrex, **Oxford, TheClarendon Press**.
- . Toumanoff, C. (1961), " Introduction To Christian Caucasian History : II : States and Dynasties of the Formative Period", Traditio, Vol. 17, pp. 1-106.